

واکاوی مفهومی «أسماء» در کاربست آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»*

جلال‌الدین جعفری^۱

چکیده:

مفسران در طول چهارده قرن پس از نزول قرآن، معانی مختلفی برای واژه «أسماء» در آیه ۳۱ سوره بقره بیان کرده‌اند. گروهی آن را به معنای «نام‌ها و علامات اشیاء یا مخلوقات» گرفته‌اند، گروهی دیگر به ضمائر موجود در آیه مثل «هُم» (در عَرَضَهُمْ) و «هُؤُلَاءِ» توجه نموده‌اند و آن را به «نام‌های فرشتگان» یا «نام‌های فرزندان آدم» معنا نموده‌اند، برخی دیگر سیاق را مد نظر قرار داده و آن معانی را سبب برتری آدم ندانسته و «أسماء» را به «نام‌های خداوند» یا «صفات الهی» معنا نموده‌اند، و برخی دیگر، معانی دیگر. این نوشتار، به بررسی معنای «أسماء» در این آیه از چهار منظر می‌پردازد: لغت، سیاق آیات قبل و بعد، ارتباط با آیات هم‌موضوع و احادیث مرتبط با آیه. بر این اساس، «ویژگی‌ها» مناسب‌ترین معنای قابل برداشت است؛ همان صفات برتری که ویژه انسان است و او را بر ملائک برتری می‌بخشد؛ معنایی که با ریشه لغوی هماهنگ‌تر و با آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته، سازگارتر است.

کلیدواژه‌ها:

آیه ۳۱ سوره بقره، أسماء، معنای اسم، تعلیم أسماء، برتری آدم، آفرینش آدم.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۲، تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۱/۲۳.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2022.62664.3425

درآمد

چرا آدم مسجود ملائک قرار گرفت؟ این سؤالی است که ذهن هر خواننده قرآن را درگیر می‌سازد. چرا ملائکه‌ای که از امر خداوند سرپیچی نمی‌کنند و آنچه به آنان امر شود، انجام می‌دهند (تحریم: ۶)، باید بر آدم که احتمال سرپیچی از امر خداوند را دارد، سجده کنند؟

خداوند در هفت جای قرآن به سجده ملائک بر آدم اشاره نموده است (بقره: ۳۴، اعراف: ۱۱، حجر: ۲۹، اسراء: ۶۱، کهف: ۵۰، طه: ۱۱۶، ص: ۷۲)، ولی تنها در آیات آفرینش آدم در سوره بقره، دلیل عظمت آدم بر ملائک و اصلح بودن آدم برای جانشینی خداوند در زمین (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۸۱/۱؛ طالقانی، ۱۳۶۲: ۱۱۷/۱) را بیان می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۳۱).

این آیه در ادامه «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» آمده و به فرشتگان می‌فهماند چیزی که شما نمی‌دانید، ظرفیت تعلم اسماء است؛ یعنی اگر ملائکه ظرفیت این فراگیری را داشتند، فیاضیت خداوند ایشان را نیز از این موهبت بی‌بهره نمی‌گذاشت. در نتیجه آنچه در اینجا اهمیت بسیار پیدا می‌کند، معنای اسماء است. باید بدانیم معنای اسماء در این آیه چیست که تعلیم آن، آدم را به خلیفه‌اللهی می‌رساند و به او عظمتی می‌دهد که فرشتگان مأمور به سجده در برابر او می‌گردند؟

با وجود این اهمیت، اما تاکنون کتاب، پایان‌نامه و یا حتی مقاله‌ای که مفصلاً به معنای «اسماء» در این آیه بپردازد، نیافتیم و بیشتر به جنبه‌های دیگر آیه پرداخته شده؛ مثل اینکه تعلیم اسماء چگونه تعلیمی بوده، یا اینکه عرضه اسماء بر ملائک به چه صورت بوده است؛ چرا که هر یک، همان معنایی از اسماء را که مد نظرشان بوده، قطعی می‌دانسته‌اند. کتاب‌هایی هم که به شرح اسماء معروف‌اند، یا شرح دعای جوشن کبیر هستند؛ مانند کتاب ملأ هادی سبزواری، و یا شرح نام‌های خداوند که در احادیث ذکر شده است. بنابراین هیچ کدام به بررسی معنای اسماء در آیه مذکور با تفصیلی که در این نوشتار خواهید دید، نپرداخته‌اند. البته اخیراً مقاله‌ای با عنوان «تحلیل سیر اندیشه مفسران در تفسیر «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»» (آقایی‌زاده ترابی، ۱۳۹۶: ۷-۲۶) منتشر گردیده که به خوبی تطوّر اندیشه مفسران در تفسیر این آیه را نشان می‌دهد.



۱. بیان نظرات

با بررسی تفاسیر ادبی، روایی و اجتهادی اعم از شیعه و سنی، درمی‌یابیم که بیشتر ایشان «أسماء» در این آیه را به معنای «نام‌ها و علامات» گرفته‌اند؛ هرچند در اینکه «نام‌ها» را نام چه چیزی بگیرند، با هم اختلاف دارند. ماوردی در تفسیر خود، نظرات مفسران در مورد معنای أسماء را به سه دسته کلی تقسیم کرده، چنین می‌گوید: «و در أسماء که خداوند بلندمرتبه به آدم تعلیم نموده، سه قول وجود دارد: یکی؛ نام ملائکه، دوم؛ نام فرزندان آدم و سوم؛ نام همه اشیاء.» (ماوردی، بی‌تا: ۹۹/۱) ولی با مراجعه به تفاسیر، نظرات دیگری نیز مشاهده می‌کنیم که برخی از آنها را می‌توان در یکی از دسته‌های یادشده قرار داد و برخی را باید جداگانه بیان نمود. از این رو دسته‌بندی نظرات مفسران به صورتی که بیان خواهد شد، می‌تواند جامع‌تر باشد.

۲. دسته‌بندی نظرات

۱-۲. نام جمیع اشیاء

دسته اول از معانی که برای أسماء در این آیه بیان شده، نام جمیع اشیاء است؛ یعنی خداوند نام همه چیز را به آدم یاد داد. بسیاری از مفسران مخصوصاً در قرن‌های اولیه، أسماء را همین گونه معنا نموده‌اند. برای نمونه می‌توان از مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳: ۹۸/۱)، ابن قتیبه (۱۴۱۱: ۴۶) و تفسیر القمی (قمی، ۱۳۶۳: ۴۵/۱) نام برد.

برخی از مفسران هم این معنا را حداقل به عنوان یک نظر یا تحت عنوان قیل مطرح نموده‌اند؛ مانند ابن جریر طبری (۱۴۱۲: ۱۷۰/۱)، شیخ طوسی (بی‌تا: ۱۳۸/۱)، شیخ طبرسی (۱۳۷۲: ۱۸۰/۱)، فخر رازی (۱۴۲۰: ۳۹۷/۲) و ابن عربی (محمد بن عبدالله م ۵۴۳ق) (۱۴۰۸: ۱۹۵۷/۴). در قرن‌های اخیر هم بعضی مفسران مانند فتح الله کاشانی (بی‌تا: ۱۴۵/۱) و ابن عاشور (۱۴۲۰: ۳۹۵/۱) همین معنا را برای «أسماء» بیان کرده‌اند.

برخی از مفسران هم «أسماء» را به «نام حیوانات» یا «نام ستارگان» معنا کرده‌اند؛ مانند ابن ابی حاتم (۱۴۱۹: ۸۰/۱) و سمرقندی (۱۴۱۶: ۱: ۴۱) که می‌توان آنها را در زمره همین گروه اول قرار داد.



۲-۲. نام ملائک یا ذریه آدم

گروهی از مفسران «أسماء» را «نام‌های ملائک» یا «نام‌های ذریه آدم» دانسته‌اند. این دو معنا را در یک دسته بیان می‌کنیم، چون غالباً این دو را با هم ذکر نموده‌اند و دلیل‌شان هم برای این دو معنا یکی بوده، اینکه ضمائر «هم» (در عَرَضَهُمْ) و «هؤلاء» به «أسماء» برمی‌گردد، و این ضمائر برای ذوی العقول هستند، پس باید «أسماء» را به‌گونه‌ای معنا کنیم تا با ضمیر راجع به آن صحیح و متناسب درآید؛ مثل طبری (۱۴۱۲): (۱۷۱/۱). و برخی هم ضمن بیان نظرات مختلف، این معنا، یعنی «نام‌های ملائک یا ذریه آدم» را بیان کرده‌اند؛ مانند طبرانی (۲۰۰۸: ۱۴۶/۱)، ماوردی (بی‌تا: ۹۹/۱)، شهرستانی (۱۳۸۷: ۲۶۳/۱)، ابوحنیفان (۱۴۲۰: ۲۳۵/۱) و ابن کثیر (۱۴۱۹: ۱: ۱۳۰).

معدودی از مفسران نیز «أسماء» را «أسماء الاجناس» معنا نموده‌اند؛ یعنی اجناس کلی به آدم تعلیم داده شد، که خود به‌واسطه آن می‌توانست بر مصادیق زیادی تطبیق دهد؛ مثل علم الهدی (۱۴۳۱: ۴۰۰/۱) و ابن شهر آشوب (۱۳۶۹: ۱۵۱/۱). این تفسیر از أسماء می‌تواند هر دو دسته ذکر شده را دربر گیرد.

۲-۳. نام‌های خداوند یا نام حجج الهی

گروهی هم «أسماء» را به «نام‌های خداوند و اسمای حسنای او» معنا کرده‌اند؛ مانند قشیری (۲۰۰۰: ۷۶/۱)، ابن عطیه (۱۴۲۲: ۶۳/۱) و محی‌الدین ابن عربی (۱۴۱۰: ۱۰۹/۱). همچنین فیض کاشانی در تفسیر الصافی (۱۴۱۵: ۱۱۱/۱) و تفسیر الأصفی (۱۴۱۸: ۲۵/۱) دو گونه روایت ذکر می‌کند که وجه جمع آنها را به «أسماء الله» می‌داند. برخی هم «أسماء» را به‌معنای «حجج الهی» گرفته‌اند؛ مثل بلاغی (بی‌تا: ۸۴/۱) و مشهدی (۱۳۶۸: ۳۴۴/۱).

۲-۴. مسمیات أسماء یا اوصاف اشیاء

برخی از مفسران به این نکته توجه نموده‌اند که دانستن نام‌ها به تنهایی نمی‌تواند برتری و فضیلتی برای آدم در برابر فرشتگان باشد، برای همین این نظر را برگزیدند که نام‌ها، همان معانی و مسمیات آنهاست. شاید بتوان اولین آنها را شیخ طوسی دانست که در تفسیر خود می‌گوید: «أنه علمه معانی الاسماء من قبل أن الاسماء بلا معان لا فائدة فيها ولا وجه لإيثاره الفضيلة بها» (طوسی، بی‌تا: ۱۳۸/۱)؛ «همانا شأن چنین است که خداوند معانی أسماء را به آدم تعلیم نمود، از آن جهت که در أسماء بدون معانی فایده‌ای نیست و

وجهی وجود ندارد که به وسیلهٔ أسماء بدون معانی فضیلتی بخشیده شود.» بعد هم مفسرانی چون طبرسی از همین نظر پیروی نمودند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۸۰/۱)

همچنین گفته شده گاهی مراد از اسم، وصف است: «فإذا أطلق «الاسم» كان من الممكن أن يراد به الوصف وعلی هذا يمكن أن يقال في «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» وعلِّمه صفات الأشياء و الالفاظ التي يميّز بها كل جنس أو نوع أو شيء عمّا سواه و وصف اسماء الله بالحسنى يدلّ على أنّ المراد صفاته» (میدانی، ۱۳۶۱: ۲۴/۱)؛ «پس هنگامی که واژه «اسم» به صورت مطلق به کار می‌رود، ممکن است مراد از آن وصف باشد، بنابراین ممکن است گفته شود در عبارت «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، صفات اشیا و الفاظی را که بتواند به وسیلهٔ آنها هر جنس و نوع و چیزی را از غیرش جدا سازد، به او تعلیم نمود، و توصیف «أسماء الله» به «الحسنى» دلالت دارد که مراد صفات اوست.»

۲-۵. حقایق باشعور، عاقل و مستور به حجاب غیب

بعضی از تفاسیر هم «اسماء» را «حقایق باشعور، عاقل و مستور به حجاب غیب» دانسته‌اند. این دیدگاه صاحب المیزان و تفسیر تسنیم است که می‌توان دیدگاه صاحب تسنیم را برگرفته از نظر استادشان در المیزان دانست. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۱۶/۱؛ جوادی، ۱۳۹۵: ۱۶۹/۳)

به نظر می‌رسد صاحب تفسیر راهنما هم معنایی نزدیک به همین را صحیح می‌دانسته که این گونه بیان می‌کند: «اسماء یعنی حقایق هستی، نه فقط نام‌ها و علامت‌های آنها، بنابراین تعبیر کردن از حقایق هستی به نام‌ها و علامت‌ها بیانگر این است که نام و نشان اشیا، نقشی به‌سزا در علوم و معارف دارد.» (هاشمی، ۱۳۸۶: ۹۶/۱)

۲-۶. استعداد کشف علوم

برخی نیز «اسماء» را «قدرت و استعداد شناخت و کشف علوم» گرفته‌اند؛ یعنی به دنبال صفت و ویژگی در درون خود انسان بوده‌اند تا با سیاق آیه که برای برتری انسان بیان شده، متناسب باشد. از این گروه می‌توان به بانو مجتهده امین (بی‌تا: ۲۳۸/۱) و آقای رضایی اصفهانی (۱۳۸۷: ۲۲۴/۱) اشاره نمود.



۲-۷. صفات برتر انسانی

هفتمین دسته از معانی را که برای «أسماء» بیان شده، می‌توان صفات برتر انسانی دانست. آیت الله حسینی همدانی در کتاب خود با نام «انوار درخشان در تفسیر قرآن» چنین بیان می‌دارد: «أسماء عبارت از صفات فاضله وجودیه است که باری تعالی به آدم موهبت فرموده.» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۱۰۲/۱)

۳. بررسی معانی

ملاحظه نمودیم که چه نظراتی درباره معنای «أسماء» در این آیه شریفه ابراز شده است. گروه اول که نام «أشیاء» را مطرح نموده‌اند، دو مشکل را باید حل نمایند:

۱- مشکل ضمیر؛ ضمیری مثل «هم» در «عرضهم» و «هؤلاء» که برای ذوی العقول هستند، و مرجعشان «أسماء» است.

۲- مشکل سیاق؛ این ویژگی یعنی دانستن نام اشیاء برای فرشتگانی که نیازی به الفاظ برای انتقال مفاهیم ندارند، چیزی نیست که آنان را برای سجده در برابر آدم قانع نماید. گذشته از آنکه ملائکه مجرد که در قید زمان و مکان نیستند، از نام اشیاء، حجج الهی یا ... که در آینده در زمان خود محقق می‌گردد، بی‌خبر نیستند. مؤید این مطلب هم تعجب آنها از جانشینی موجودی خونریز و فسادانگیز است که خداوند از آن خبر می‌دهد.

هرچند معنای نام جمیع اشیاء در بعضی احادیث هم آمده، ولی باید به این نکته توجه نمود که احادیث (با فرض صحت اعتبارشان) نسبت به فهم مخاطب و اهلّیت او صادر می‌شده، و می‌تواند با عنایت به ظاهر آیه، بخشی از معنا را بیان داشته باشد، نه تمام معنا را، که در ادامه، در بحث بررسی معنا با توجه به احادیث خواهد آمد.

گروه دوم که «أسماء» را به معنای نام ملائک و یا نام‌های ذریه آدم گرفته‌اند، ظاهراً مشکل اول را حل نموده‌اند، ولی مشکل دوم همچنان به قوت خود باقی است. این مشکل برای گروه سوم و چهارم نیز وجود دارد.

گروه پنجم از معانی «أسماء»، که آن را حقایق باشعور، عاقل و مستور به حجاب غیب معنا می‌کند، هرچند با آوردن صفت عاقل مشکل اول را حل نموده، ولی اگر چنین معنا نماییم، «أسماء»، خارج از وجود آدم می‌گردد، پس دلیل برای سجده بر آدم نخواهد بود، و اگر تعلیم نام آنها به آدم را دلیل بگیریم، مشکل دومی که ذکر نمودیم، پیش خواهد آمد.

درباره گروه ششم، یعنی استعداد کشف علوم، می‌توان گفت این معنا از این جهت که به یک ویژگی درونی در انسان اشاره شده، به معنایی که برتری آدم را بر ملائک نشان دهد، تاحدی نزدیک شده، ولی این تمام برتری نیست. گذشته از آنکه احتمال وجود این استعداد در ملائک نیز وجود دارد.

گروه هفتم از معانی «اسماء»، صفات فاضله وجودیه است که صاحب تفسیر انوار درخشان بیان نموده و نزدیک‌ترین معنا با معنای ارائه شده در این نوشتار است؛ البته با ترجمه‌ای که در بررسی معنا از نظر لغت خواهیم آورد و مثال‌های قرآنی دیگر را با معنای ارائه شده ملاحظه خواهیم نمود.

یک نکته در اینجا نباید از نظر دور داشت که اگر معنایی در این نوشتار ارائه می‌گردد، به معنای نادرست بودن دیدگاه دیگر مفسران نیست، بلکه به دنبال پیدا کردن معنایی روشن‌تر و با توجه به قراین صحیح‌تر هستیم.

۴. بررسی واژه «اسماء»

برای اینکه بتوانیم معنایی صحیح از واژه‌ای قرآنی ارائه نماییم، باید این مراحل را مد نظر قرار دهیم:

۱- ریشه و مفهوم آن از نظر لغت‌شناسان

۲- تناسب معنا با سیاق آیات

۳- همخوانی معنا با آیات هم‌موضوع

۴- مخالف نبودن معنا با حدیث معتبر.

۴-۱. «اسماء» در لغت

خلیل بن احمد فراهیدی برای کلمه «اسم» که مفرد «اسماء» است، چنین می‌نویسد: «الاسم اصل تاسیسه السُمُو، و الالف زائدة و نقصانه الواو، فإذا صغرت قلت سُمَى و سمیت و اسمیت و تسمیت بكذا.» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۱۸/۷)؛ «اصل به وجود آمدن اسم از سمو «برتری» است، و الف زائده و واژه ناقص واوی است، و هنگام مصغر شدن، می‌گویی سُمَى و نیز سَمَّیت و اُسَمیت و تَسَمیت به فلان.»

فیومی نیز چنین بیان می‌کند: «إسم همزه‌اش وصل است و در اصل سِمُو بوده مثل حِمْل، و از سُمُو گرفته شده به معنای غُلُو و برتری، و دلیل بر آنکه همزه‌اش وصل



است، اینکه کلمه در مصغّر و جمع مکسر به اصل خود برمی‌گردد، پس گفته می‌شود سَمَى و أسماء و بنابراین نقصان آن لام الفعل است و وزن آن اِفْعُ و همزه عوض از لام الفعل آمده و این مطلب قیاسی است که هرچه حذف شده، در هنگام مصغّر و جمع مکسر ثابت می‌شود. بعضی از کوفی‌ها به آن سو رفته‌اند که بگویند اصل در اسم از وسم به معنای علامت و نشانه است، پس آنچه حذف شده، واو است که فاء الفعل کلمه بوده و به جای آن، همزه آورده شده، بنابراین وزنش اِعْلُ می‌شود. این را گفته‌اند، ولی این سخن ضعیف است؛ زیرا اگر چنین بود، باید در تصغیر گفته می‌شد: وُسَيم، و جمع مکسر: اوسام، و نیز می‌گویی: اُسَمِيته، در حالی که اگر از وسم و نشانه بود، باید می‌گفتی: وسمته.» (فیومی، ۱۴۱۴: ۲/۲۹۰)

در بین مفسران نیز برخی مثل ابن عاشور، این ریشه اصلی «اسم» را ذکر نموده‌اند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱/۳۹۵)

در نتیجه آن عدّه از اهل لغت که برای ریشه «اسم» دلیل آورده‌اند، نظرشان این است که «اسم» در حقیقت از «سمو»، به معنای رفعت و برتری است، نه از «وسم» و علامت، به سه دلیل:

۱- در کلام عرب اگر حرفی حذف گردیده یا به حرف دیگری تبدیل شده باشد، هنگام تصغیر به اصل خود باز می‌گردد و مصغّر اسم، سَمَى است، نه وُسَيم.
 ۲- این بازگشت به اصل را در جمع مکسر هم داریم، و جمع مکسر اسم، أسماء است، نه اوسام.

۳- در فعل هم می‌گوییم اُسَمِيته و اگر از سمة و علامت بود، می‌گفتیم وسمته. بنابراین «أسماء» که جمع «اسم» است، اگر بتواند متناسب با ریشه اصلی‌اش، یعنی «سمو» و رفعت معنا شود، صحیح‌تر است، و اگر بنا بر اشتقاق کبیر، «سمة» و علامت بودن هم بتواند در آن گنجانده شود، بهتر است.

به نظر نگارنده، بهترین واژه‌ای که برای ترجمه «اسم» می‌توانیم داشته باشیم، «ویژگی» است، که هم معنای «سمو» در آن باشد، و هم معنای سمة و علامت بودن در آن به چشم می‌خورد.

ناگفته پیداست هر جا قرینه‌ای بر اینکه «اسم» به معنای «نام» است، یافت شود، همان گونه معنا می‌کنیم؛ هر چند که باید گفت نام هر چیزی هم یکی از ویژگی‌های آن است. در نتیجه، بهترین ترجمه لغوی برای «أسماء» می‌تواند «ویژگی‌ها» باشد.

اگر به موارد دیگر «اسماء» و «اسم» نیز در قرآن نظر کنیم، این ترجمه را با معنا سازگارتر خواهیم یافت. مثلاً برای بسم الله گفته شده که فعلی مثل «ابتداء» یا «أستعین» یا «أفعل» در تقدیر است (طبری، ۱۴۱۲: ۳۹/۱) که در نتیجه طبق ترجمه رایج، این گونه معنا می‌گردد: «آغاز می‌کنم یا کمک می‌گیرم یا انجام می‌دهم به نام خداوند». و با ترجمه‌ای که ما ارائه نمودیم، می‌شود: «آغاز می‌کنم یا کمک می‌گیرم یا انجام می‌دهم به ویژگی خداوند».

همچنین ترجمه رایج آیه «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (یوسف: ۴۰) این گونه است: «نمی‌پرستید غیر خداوند مگر نام‌هایی را که شما و پدرانتان آنها را نام نهاده‌اید، خداوند هیچ دلیلی برای آنها فرو نفرستاده». اما ترجمه ارائه شده چنین است: «نمی‌پرستید غیر خداوند مگر ویژگی‌هایی (برتری‌هایی) که شما و پدرانتان آنها را ویژه (برتر) دانسته‌اید، خداوند هیچ دلیلی برای آنها فرو نفرستاده است».

مطابق با این ترجمه از «اسم» که ریشه اصلی‌اش (یعنی «سمو») در آن لحاظ گردیده، «سمیته بکذا» را این گونه معنا می‌کنیم: «ویژه می‌سازم او را به چیزی»، که می‌تواند نام، علامت یا هر چیز دیگری باشد.

شبهه و جواب

ممکن است اشکال شود که در آیات ۱۹ تا ۲۳ سوره نجم نام بت‌ها آمده که نشان می‌دهد ترجمه «نام» پسندیده‌تر است؛ «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ * أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ * إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ».

در جواب باید بگوییم: اولاً بیان گردید که هر جا قرینه‌ای یافت شود که «اسم» را به معنای نام بگیریم، به همان قرینه اخذ می‌کنیم. ثانیاً درست است که در آیات ۱۹ و ۲۰ نام بت‌ها آمده، اما در ادامه در آیه ۲۱ به ویژگی آنها، یعنی مذکر و مؤنث بودن اشاره شده و در آیه ۲۲ هم تقسیم با توجه به این ویژگی را ناعادلانه می‌خواند. در نتیجه ترجمه مناسب برای آیه ۲۳ این گونه می‌شود: «این‌ها ویژگی‌هایی است که فقط شما آن را برتر دانسته‌اید و دلیلی بر آن از جانب خداوند نیست».



پاسخ به یک سوال مقدر

سؤال: آیا این معنای ارائه شده از «أسماء»، با تعلیم که در آیه بیان شده، سازگار است؟
جواب: تعلیم به دو صورت است: ۱- یاد دادن برخی مفاهیم به مخاطب از طریق الفاظ، ۲- قرار دادن چیزی در جان مخاطب.

از آنجا که ما انسان‌ها غالباً با نوع اول مانوس هستیم، متبادر به ذهن ما همین معناست، از این رو آن را با معنای ارائه شده ناسازگار می‌بینیم. در حالی که برخی از مفاهیم نیز از طریق دوم صورت می‌گیرد. شاهد آن، برخی احادیث و آیاتی است که با معنای دوم سازگارتر به نظر می‌رسند. برای مثال، این حدیث که شیخ مفید در کتاب الارشاد نقل کرده است: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: اسْتَدْعَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا فَخَلَا بِهِ فَلَمَّا خَرَجَ إِلَيْنَا سَأَلْنَا مَا الَّذِي عَاهَدَ إِلَيْكَ فَقَالَ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فُتِّحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ» (مفید، ۱۴۱۳: ۳۴/۱)؛ «عبدالله بن مسعود گفت: رسول الله ﷺ علی را دعوت نمود و با او خلوت کرد، هنگامی که علی نزد با برگشت، پرسیدیم: رسول الله با تو چه در میان گذاشت؟ علی گفت: او به من هزار باب از علم تعلیم نمود که از هر یک هزار باب بر من گشوده می‌شد.» همچنین این آیه شریفه که حضرت یوسف به پیشگاه الهی عرض می‌کند: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف: ۱۰۱).

۲-۴. بررسی «أسماء» در سیاق آیات

مورد دیگری که باید در معنا نمودن «أسماء» در نظر بگیریم، متناسب بودن با سیاق آیه و آیات قبل و بعد آن است. این آیات در مقام بیان برتری آدم بر ملائک است؛ آن هم برتری که به خاطر آن، خداوند آنان را امر به سجده در برابر آدم می‌کند. پس «أسماء» باید به گونه‌ای معنا گردد تا برتری آدم بر ملائک را نشان دهد؛ به نحوی که ملائک قانع شوند جبهه تعظیم در مقابل آدم فرود آورند.

در بررسی معانی تا حدی در این باره سخن گفته و بیان شد که بسیاری از معانی در هماهنگی با سیاق آیات است که به مشکل برمی‌خورند؛ زیرا غالباً نمی‌توانند برتری آدم بر ملائک را نشان دهند؛ به نحوی که فرشتگان ناخشنود از آفرینش آدم، بفهمند که این موجود قابل کرنش و تعظیم است. ناگفته پیداست اینکه آدم بتواند نام‌های اشیاء یا موجوداتی را بداند، این برتری خاصی نیست که به خاطر آن ملائک امر به سجده در برابر او شوند؛ چه آن اشیاء ستارگان باشند، چه تمام اشیاء و چه اجناس؛ چه آن موجودات حیوانات و دواب باشند، چه ملائک و فرشتگان، چه ذریه آدم و حتی نام

حجج الهی، در هر صورت نه هنری است که از فرشتگان و ملائک، این موجودات مجرد عالم، ساخته نباشد؛ چرا که آنان اصلاً نیازی به لفظ برای انتقال معنا ندارند، و نه ویژگی خاصی است که برای آن امر به سجده گردند؛ آن هم از سوی خداوند.

صاحب تفسیر *انوار درخشان* در این باره چنین بیان می‌کند: «و ظاهر از تعلیم اسماء، مجرد اعلام لغات مختلفه بشر و یا اسماء و صفات نبوده، زیرا آن فضیلتی نیست که شایسته امتنان بر آدم باشد، و نیز سبب خلافت آدم از باری تعالی گردد، و بر ملائکه مقربان فضیلت و برتری یابد، چه آنکه مقام ملائکه بالاتر از آن است که به وسیله الفاظ و یا لغات بشر مقاصد آنان را درک نمایند، بلکه ملائکه مقربان بر موجودات عالم طبع و همچنان بر مقاصد قلبیه بشر احاطه دارند، بدون حاجت به شنیدن الفاظ و یا لغات، پس علم به لغات و الفاظ مختلفه بشر فضیلتی برای آدم نیست و نیز سبب برتری او بر ملائکه نخواهد بود.» (حسینی، ۱۴۰۴: ۱۰۲/۱)

«اسماء» را اگر «اسمای الهی» هم بگیریم، باز هم برتری ویژه‌ای نیست، بلکه با تعلیم آنها به ملائک، آنها هم یاد می‌گرفتند و با آدم یکسان می‌شدند. علاوه بر آنکه بعید است فرشتگانی که به حمد و تقدیس الهی مشغول‌اند و بسیاری از امور عالم به آنها سپرده شده، بی‌خبر از اسمای الهی باشند. در قاموس قرآن چنین آمده است: «مراد از تعلیم اسماء چنان‌که در سمو گفته‌ایم، ظاهراً استعداد و قابلیت انسان است برای کارهایی که از ملائکه ساخته نیست.» (قرشی، ۱۳۷۱: ۳۹/۱)

بانو مجتهده امین هم چنین می‌گوید: «گویند: مقصود از تعلیم دادن آدم، کل اسماء را، این است که او را از اجزاء مختلفه و قوای متباینه خلقت نموده، تا آنکه مستعد گردد برای ادراک انواع مدرکات از معقولات و محسوسات و متخیلات و موهومات، و به وی الهام نماید معرفت ذات اشیاء و خواص موجودات را، و به وی بیاموزد قوانین صنایع و کیفیت ساختن آلات عمل و آنچه در اختراعات و صنایع مقدمه کار اوست؛ و نیز تمیز دهد بین اولیاء و سعداء و اشقیاء را بشناسد تا اینکه ترقیات او به جایی رسد که موجودات را به‌طور مظهریت و نمایندگی اسماء الله مشاهده نماید و بفهمد که حق تعالی جامع جمیع کمالات و مبدء تمامی موجودات است و در قوس صعود به جایی رسد که جامع کتاب کبیر آفاقی و انفسی گردد.» (امین، بی‌تا: ۲۳۸/۱)

در تفسیر *انوار درخشان* نیز آمده: «الاسماء، جمع اسم که از ماده سمو به معنی رفعت و یا وسمه به معنی علامت و نشانه است، و جمع محلی به الف و لام و به دلالت لفظیه و



قرینه سیاقیه عبارت است از همه آثار و نشانه‌های وجودیه، و چون منشأ آثار و کمالات همانا وجودست، بدین قرینه اَسْمَاء عبارت از صفات فاضله وجودیه است که باری تعالی به آدم موهبت فرموده، زیرا تعلیمی که متناسب با ساحت قدس او باشد، همانا موهبت روح قدسیه الهیه است، که بهترین مسطوره وجود واجب و آشکارترین اَسْمَاء امکانی و مظاهر صفات او می‌باشد و آدم در نتیجه آن موهبت، شایسته خلافت شده و بر جامعه ممکنات و ملائکه فضیلت یافته است.» (حسینی، ۱۴۰۴: ۱۰۲/۱)

مطلب دیگری که در این آیات باید مورد توجه قرار گیرد، مرجع ضمیر «هم» در «عَرَضَهُمْ» و «هُؤُلَاءِ» است. در قاموس قرآن به خوبی این مطلب بیان شده و ما در اینجا به جملاتی از آن بسنده می‌کنیم: «اکثریت نزدیک به تمام اهل لغت و تفسیر، کلمه آدم را علم شخص دانسته و آن را فقط یک نفر می‌دانند، و بعضی آن را مثل انسان و بشر علم نوع می‌دانند ... اگر بگوییم ضمیر «عَرَضَهُمْ» به آدم راجع است و مراد از «هُؤُلَاءِ» نیز آدم می‌باشد، در این صورت آدم، علم نوع است، یا لاقلاً از آن نوع مراد است ... ولی آنان که آدم را علم شخص گرفته‌اند، گویند: ضمیر «عَرَضَهُمْ» و «هُؤُلَاءِ» راجع به مسمیات است.» (قرشی، ۱۳۷۱: ۳۹/۱)

زمخشری چنین می‌گوید: «الأسماء كلها أي أسماء المسمیات فحذف المضاف اليه لكونه معلوما مدلولاً عليه بذكر الأسماء ثُمَّ عَرَضَهُمْ أي عرض المسمیات. وإنما ذكر لأن في المسمیات العقلاء فغلبهم.» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۲۵/۱)؛ «أسماء همه‌اش یعنی اَسْمَاء مسمیات، مضاف اليه حذف گردیده، چون معلوم بوده، و با آوردن اَسْمَاء بر آن دلالت شده. سپس عرضه نمود آنها را، یعنی عرضه نمود مسمیات را. و مذكر بیان کرد، زیرا در بین مسمیات، عقلا هستند [و در بین عقلا، مذكر غلبه داده می‌شود]، پس ایشان را غلبه داد.» باید بگوییم هرچند در بسیاری از آیات قرآن منظور از آدم، عَلم شخص است؛ یعنی حضرت آدم عليه السلام مثل این آیه: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (بقره: ۳۵) ولی در آیه تعلیم اَسْمَاء (بقره: ۳۱)، بنی آدم نیز مد نظر بوده‌اند.

در تأیید این مطلب که در جریان نشان دادن عظمت آدم و امر به سجده در برابر او، فرزندان و ذریه حضرت آدم عليه السلام هم مد نظر بوده‌اند، آیه ۱۱ سوره اعراف را می‌توان ذکر کرد، که همین قضیه آفرینش و سجده در برابر آدم را خداوند این گونه بیان می‌کند: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا». در این آیه

خداوند به صراحت بیان می‌کند که امر به سجده در برابر آدم بعد از خلقت و تصویرگری آدم و بنی‌آدم بوده و این مطلب را با لفظ «ثم» خاطر نشان می‌کند. با معنایی که از اسماء ارائه نمودیم، برای ضمائر «هم» و «هؤلاء» هم مشکلی پیش نمی‌آید، بلکه آنها را می‌توان به «اسماء» به معنای «ویژگی‌ها» برگردانیم، به اعتبار اینکه این ویژگی‌ها بخشی از وجود آدمیان ذوی العقول هستند؛ چنان‌که خداوند در آیه ۴ سوره یوسف، ضمیر جمع عاقل را برای کواکب، خورشید و ماه به کار برده است، به اعتبار آنکه اینها نمودی از آدمیان ذوی العقول بوده‌اند.

۳-۴. «اسماء» در ارتباط با آیات هم‌موضوع

به جز این آیات سوره بقره که عظمت انسان و سجده ملائک در برابر او را بیان می‌کند، آیات دیگری از قرآن هم به این موضوع اشاره دارد که با بیان آنها، به بررسی همخوانی آنها خواهیم پرداخت.

در هفت آیه مختلف از قرآن، به سجده فرشتگان در برابر انسان اشاره شده است. یکی از آن موارد همین آیات سوره بقره است که خداوند امر به سجده را بعد از تعلیم اسماء بیان می‌کند. در سه مورد هم امر به سجده را بدون مقدمه بیان می‌دارد که عبارت‌اند از آیات ۶۱ سوره اسراء، ۵۰ سوره کهف و ۱۱۶ سوره طه، که در هر سه عبارت این گونه است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ».

در یک مورد هم خداوند امر به سجده را بعد از خلقت آدمیان و تصویرگری آنان بیان می‌کند، و آن آیه ۱۱ سوره اعراف است که در بالا ذکر شد. دو مورد باقیمانده، آیات ۲۹ سوره حجر و ۷۲ سوره ص هستند که الفاظ عین هم بیان شده، با مقدمه‌ای یکسان، «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ».

در نتیجه آیاتی که امر به سجده را بیان می‌کنند، سه مقدمه را ذکر کرده‌اند:

- ۱- خلقت آدم و تعلیم اسماء به او.
 - ۲- خلقت آدم، نظام‌بخشی به او و دمیده شدن روح الهی در او.
 - ۳- خلقت آدمیان (آدم و ذریه او) و صورتگری آنان.
- به نظر می‌رسد صورتگری و نظام‌بخشی آدم را می‌توان در راستای خلقت وی تلقی نمود.

دو مقدمه دیگری که بیان شده، می‌تواند همان امتیاز ویژه آدم و آدمیان بر دیگر موجودات باشد که به خاطر آن، امر به سجده در برابر آدم گردیده است. یکی از این دو



مقدمه «تعلیم اسماء» است، که خداوند آنجا که گفت‌وگوی فرشتگان را بیان می‌کند، به این امر اشاره دارد، و با تعلیم اسماء به آدم، فرشتگان به عظمت او پی می‌برند. و دیگری «دمیده شدن روح الهی در آدم» است، و چون سیاق برای امر به سجده در برابر آدم یکسان است، می‌تواند این دمیده شدن روح الهی در آدم، عبارت دیگری از همان تعلیم اسماء باشد. چنان‌که صاحب تفسیر انوار درخشان در تفسیر قرآن به خوبی به آن اشاره نموده است: «اسماء عبارت از صفات فاضله وجودیه است که باری تعالی به آدم موهبت فرموده، زیرا تعلیمی که متناسب با ساحت قدس او باشد، همانا موهبت روح قدسیه الهیه است.» (حسینی، ۱۴۰۴: ۱۰۲/۱)

۴-۴. «اسماء» با توجه به احادیث

حال باید دید آیا معنای ارائه‌شده از «اسماء» در این نوشتار، یعنی «ویژگی‌های برتر انسانی» که تعلیم آنها از جانب خداوند، با همان دمیده شدن روح الهی در آدم صورت پذیرفته، مخالفتی با احادیث معتبر دارد یا نه؟ پس ابتدا باید به اعتبار حدیث توجه نمود، سپس بررسی شود که آیا آن حدیث معتبر، تاب معنایی غیر از آنچه را که بیان می‌کند، دارد؟ و آیا معنای ارائه‌شده سازگار با حدیث معتبر هست؟

احادیثی که در مورد معنای اسماء در این آیه وجود دارد، غالباً دارای سند محکمی نیستند، ولی در هر صورت می‌توان آنها را به دو دسته کلی تقسیم نمود:

دسته اول؛ احادیثی که «اسماء» را به «نام‌های اشیاء و مخلوقات» معنا نموده‌اند؛ مانند احادیثی که محمدبن مسعود عیاشی در تفسیر خود بیان نموده، مثل این حدیث: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» مَا هِيَ قَالَ: أَسْمَاءُ الْأُودِيَةِ وَ النَّبَاتِ وَ الشَّجَرِ وَ الْجِبَالِ مِنَ الْأَرْضِ» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۲/۱) که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: منظور از «اسماء» دره‌ها، گیاهان، درخت و کوه‌ها است. این دسته از احادیث مرسل هستند.

یا روایاتی که طبری در تفسیر خود بیان می‌کند: «و حَدَّثَنَا ابْنُ وَكَيْعٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ سَفِيَانَ، عَنْ خَصِيفٍ، عَنْ مَجَاهِدٍ: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا قَالَ: عَلَّمَهُ إِسْمَ كُلِّ شَيْءٍ» (طبری، ۱۴۱۲: ۱۷۰/۱) که ضعف روایات اهل سنت بیشتر از جهت مرفوع بودن بسیاری از آنها، آشکار است.

دسته دوم؛ احادیثی که «اسماء» را به «نام‌های حجج الهی»، به‌ویژه پنج تن آل عبا معنا نموده‌اند؛ مانند حدیثی که فرات کوفی در تفسیر خود بیان می‌کند: «... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ فَخَلَقَ خَمْسَةً مِنْ نُورِ جَلَالِهِ وَ [جَعَلَ] لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اسْمًا

مِنْ أَسْمَائِهِ ... فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ نَظَرَ إِلَيْهِمْ عَنِ الْعَرْشِ فَقَالَ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ صَفْوَتِي وَخَاصَّتِي خَلَقْتُهُمْ مِنْ نُورِ جَلَالِي وَشَقَقْتُ لَهُمْ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِي قَالَ يَا رَبِّ فَبِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ قَالَ يَا آدَمُ فَهُمْ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ سِرٌّ مِنْ سِرِّي لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ إِلَّا بِإِذْنِي قَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ قَالَ يَا آدَمُ أُعْطِيكَ عَلَى ذَلِكَ الْعَهْدِ فَأَخَذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ ثُمَّ عَلَّمَهُ أَسْمَاءَهُمْ ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...» (فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۵۶)؛ «امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند بلندمرتبه بود و چیزی نبود، پس از نور جلال خود، پنج تن آفرید و برای هر یک از ایشان اسمی از اسماء خودش را قرار داد. پس هنگامی که خداوند آدم را آفرید، حضرت آدم از جانب راست عرش به ایشان نظر کرد، سپس فرمود: پروردگارا! ایشان کیستند؟ خداوند گفت: ای آدم! ایشان برگزیدگان من و خاصان درگاه من هستند. ایشان را از نور جلال خود خلق کردم و برایشان اسمی از اسماء خود را مشتق نمودم. آدم گفت: پروردگارا! به حق خودت بر ایشان، اسماء ایشان را به من تعلیم نما. خداوند فرمود: ایشان نزد تو امانت و سرّی از اسرار من هستند، آگاه نمی‌سازی کسی غیر از خودت را بر آن، مگر با اذن من. آدم گفت: بله پروردگارا. خداوند فرمود: بر این مطلب عهدی بسپار. پس عهد گرفت و اسماء ایشان را به آدم تعلیم نمود، سپس آنها را بر ملائک عرضه نمود...»

این دسته روایات از جهت سند، یا مرسل‌اند، یا مثل روایتی که ذکر شد، آکنده از روایانی هستند که در اصول رجالی ترجمه نشده‌اند و ذکری از آنها به میان نیامده است. ولی شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه»، حدیثی معتبر را به دو طریق نقل نموده و مفسرانی که این معنا را با سند معتبر نقل نموده‌اند، از همین منبع استفاده کرده‌اند که متن آن چنین است: «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْمَاءَ حُجَجِ اللَّهِ كُلِّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ - وَ هُمْ أَرْوَاحٌ - عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»» (صدوق، ۱۳۹۵: ۱۳/۱)

اگر فرض را بر اعتبار همه این احادیث بگذاریم؛ یعنی هر دو دسته را صحیح بدانیم، اختلاف احادیث را می‌توان به اختلاف موقعیت‌ها یا اختلاف مخاطبان مربوط دانست. بدین صورت که گاهی ائمه برای مخاطب معمولی توضیح ارائه می‌نمودند، از این رو در معنا به ظاهر آیه بسنده می‌کردند. و گاهی اهلیت مخاطب را بیشتر می‌دیدند و توضیحاتی متفاوت برای او ارائه می‌نمودند، و البته که گاهی به‌خاطر فراهم نبودن موقعیت برای مخاطب خاص هم به همان توضیح مختصر یا ظاهری اکتفا می‌نمودند.

تأثیر متفاوت بودن مخاطب در نوع توضیح ائمه را در این حدیث می‌توان مشاهده نمود: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ لِمَ كُنْتُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِأَبِي الْقَاسِمِ؟ فَقَالَ لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ



لَهُ قَاسِمٌ فَكُنِّي بِهِ؛ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَهَلْ تَرَانِي أَهْلًا لِلزِّيَادَةِ؟ فَقَالَ نَعَمْ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَنَا وَعَلِيٌّ ابْوَاهِذِهِ الْأُمَّةُ؟ قُلْتُ بَلَى. قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ وَعَلِيٌّ لِأَيُّهَا مِنْهُمْ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَقِيلَ لَهُ ابْوَالْقَاسِمِ...» (صدوق، ۱۳۷۸: ۸۵/۲)

در هر صورت اگر هر دو دسته از روایات را هم معتبر بدانیم، مخالفتی با معنایی که از «أسماء» ارائه شد، ندارد؛ زیرا هر دسته می‌تواند به بخشی از ویژگی‌های آدم اشاره داشته باشد؛ دسته اول به ویژگی یادگیری نام‌ها، و دسته دوم به ویژگی مقرب گشتن و به اوج کمال رسیدن آدمیان. گذشته از آنکه احادیث دسته دوم را می‌توان به‌گونه‌ای دیگر هم تفسیر نمود و آنها را اکمل مصادیق آدم دانست؛ چنان‌که صاحب تفسیر تسنیم می‌گوید: «اگر در بعضی روایات أسماء به اسمای اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده، از باب تطبیق بر مصداق اکمل است، نه از سنخ تفسیر مفهومی.» (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۱۷۰/۳)

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های چهارگانه‌ای که گذشت، درمی‌یابیم مناسب‌ترین معنا برای «أسماء» در آیه ۳۱ سوره بقره، «ویژگی‌ها» است؛ همان صفات برتری که ویژه انسان است و او را بر ملائک برتری می‌بخشد، تا فرشتگانی که بدی‌های آدمی در نظرشان بزرگ می‌نمود، برتری‌های آدمی را نظاره‌گر باشند و بپذیرند که این موجود سزاوار کرنش و تعظیم است.

این معنا را با توجه به دلایلی که اهل لغت بیان کرده و اصل و ریشه واژه «اسم» را از «سمو» دانسته‌اند، به‌دست آوردیم، و در مثال‌های قرآنی این معنا را با آیات سازگارتر یافتیم. با ملاحظه آیات دیگر که درباره آفرینش آدم و امر به سجده در برابر او سخن گفته‌اند، درمی‌یابیم «تعلیم أسماء» با دمیدن روح الهی در آدم صورت پذیرفته است. همچنین آیات هم‌موضوع به ما کمک نمود تا بدانیم گرچه آدم در مواردی از آیات، اسم خاص است، ولی در آیاتی که امر به سجده در برابر آدم شده، بنی آدم نیز مد نظر بوده‌اند. احادیثی که ذیل این آیه برای بیان معنای «أسماء» ذکر شده، غالباً از استحکام لازم برخوردار نیستند؛ هرچند اگر آنها را دارای اعتبار هم بدانیم، به دو دسته تقسیم می‌شوند: برخی «أسماء» را به نام‌های اشیاء و مخلوقات، و برخی به نام‌های حجج الهی معنا نموده‌اند، و هیچ کدام مخالف معنای ارائه‌شده نیستند، بلکه دسته اول، برخی از ویژگی‌ها و علمی را که به آدم عطا شده، بیان می‌کنند، و دسته دوم، از میان کسانی که تعلیم أسماء

شدند و ویژگی‌ها را دریافت نمودند، به مصادیق اکمل آدمیان اشاره دارد، که به بهترین شکل از ویژگی‌های خدادادی شان استفاده نموده‌اند.

در نهایت آیه ۳۱ سوره بقره را با توجه به معنای ارائه شده در این نوشتار ترجمه می‌نماییم: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ «و (خداوند) همه ویژگی‌های برتر انسانی را به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان (که ظرفیت آموختن این ویژگی‌ها در وجودشان فراهم نبود) عرضه نمود، پس (خداوند) فرمود: از ویژگی‌های ایشان به من خبر دهید اگر راست می‌گویید (که برتر هستید).»

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آقایی زاده ترابی، احمد (۱۳۹۶)، «تحلیل سیر اندیشه مفسران در تفسیر «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»»، پژوهش‌های قرآنی، سال هشتم، شماره ۳۲، ص ۷-۲۶.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، چاپ سوم، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز.
۴. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمدبن علی (۱۳۷۸)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان.
۵. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمدبن علی (۱۳۹۵ق)، کمال الدین و تمام النعمة، تهران: اسلامیه.
۶. ابن شهر آشوب، محمدبن علی (۱۳۶۹)، متشابه القرآن و مختلفه، قم: بیدار.
۷. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ق)، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
۸. ابن عربی، محمدبن عبدالله (۱۴۰۸ق)، احکام القرآن، بیروت: دارالجیل.
۹. ابن عربی، محمدبن علی (۱۴۱۰ق)، رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، دمشق: مطبعة نصر.
۱۰. ابن عطیة، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۱. ابن قتیبة، محمدبن مسلم (۱۴۱۱ق)، تفسیر غریب القرآن، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۱۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۳. ابوحیان، محمدبن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحیط، بیروت: دار الفکر.
۱۴. امین، نصرت بیگم (بی تا)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، بی جا: بی نا.
۱۵. بلاغی، محمد جواد (بی تا)، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: نشر وجدانی.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۵)، تسنیم، چاپ هشتم، قم: نشر اسراء.
۱۷. حسینی همدانی، محمد (۱۴۰۴ق)، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران: لطفی.
۱۸. رازی، فخرالدین محمدبن عمر (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۷)، تفسیر قرآن مهر، قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.

۲۰. زمخشری، محمودبن عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی.
۲۱. شهرستانی محمدبن عبدالکریم (۱۳۸۷)، تفسیر الشهرستانی (المسمی بمفاتیح الأسرار و مصابیح الأبرار)، تهران: مرکز البحوث و الدراسات للتراث المخطوط.
۲۲. طالقانی، محمود (۱۳۶۲)، پرتوی از قرآن، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۳. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۴. طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸)، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، إربد (اردن): دار الکتب الثقافی.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
۲۶. طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة.
۲۷. طوسی، محمدبن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۸. علم الهدی، علی بن الحسین (۱۴۳۱ق)، نفائس التأویل (تفسیر الشریف المرتضی)، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۹. عیاشی، محمدبن مسعود (۱۳۸۰ق)، التفسیر (تفسیر العیاشی)، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن أحمد (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
۳۱. فیض کاشانی محمد محسن (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر.
۳۲. فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۱۸ق)، الأصفی فی تفسیر القرآن، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الاسلامی.
۳۳. قیومی، أحمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، قم: مؤسسة دار الهجرة.
۳۴. قرشی بنابی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۵. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۲۰۰۰)، لطائف الإشارات، چاپ سوم، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب.
۳۶. قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا (۱۳۶۸)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۷. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳)، تفسیر القمی، چاپ سوم، قم: دار الکتب.
۳۸. کاشانی، فتح الله بن شکر الله (بی تا)، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، تهران: اسلامیه.
۳۹. کوفی، فوات بن ابراهیم (۱۴۱۰ق)، تفسیر فوات الکوفی، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.
۴۰. ماوردی، علی بن محمد (بی تا)، النکت والعیون، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۱. مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۳ق)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید.
۴۲. مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴۳. میدانی، عبدالرحمن حسن حنکه (۱۳۶۱)، معارج التفکر و دقائق التدبیر، دمشق: دار القلم.
۴۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۶)، تفسیر راهنما، قم: بوستان کتاب.

